

خانواده متعادله

خانواده به سبب نقش تربیتی و فرهنگی خود می‌تواند در پرورش انسان‌های متفکر، آگاه و بالنده بسیار تأثیر گذار باشد. اگر ابعاد این نهاد تربیتی به درستی تحلیل شود، معلوم می‌گردد که سلامت و پویایی جامعه به سلامت و پویایی خانواده بستگی دارد. هم چنین بین دو مقوله خانواده و توسعه رابطه تنگاتنگی وجود دارد، به گونه‌ای که به سختی می‌توان از دو مقوله سخن گفت. بلکه باید با رویکرد وحدت‌گرایانه و کل‌نگر این دورا در یک زمینه کلی و یک پارچه مورد بررسی قرار داد. این موضوع را اصولاً با دو نگاه می‌توان تحلیل کرد. نگاه اول، تفکیکی است. یعنی توسعه و خانواده را دو چیز جدا از هم بدانیم و سپس به مقایسه و بررسی ارتباط آنها با یکدیگر بپردازیم. در این نگاه یقیناً به نتیجه درست نخواهیم رسید، زیرا جدا دیدن این دو با ماهیت آنها سازگار نیست. نگاه دوم وحدت‌گرایانه و ترکیبی است. یعنی باور داشته باشیم که توسعه و خانواده دو جلوه یک حقیقت واحدند. هم خانواده رسالت عظیم انسان‌سازی را به عهده دارد و هم توسعه دارای این رسالت است. به بیان دیگر، خانواده در محدوده خود این وظیفه را تعقیب می‌کند

و توسعه نیز در بُعد کلان و وسیع همین مأموریت را دارد. آنچه در درون خانواده به فرد یاد داده می‌شود همان توسعه است و همان عوامل بر توسعه تأثیر می‌گذارد. فردی که با اراده قوی و همت والا در درون خانواده رشد می‌کند، بازوی قوی توسعه پایدار است و اصولاً تقویت اراده و قوت شخصیت بخشی از توسعه است، چون نمی‌توان پذیرفت که منظور از توسعه، رشد اقتصادی، رشد سیاسی و غیره است. این‌ها همه هدف‌های واسطه‌ای‌اند تا یک هدف بالاتر تحقق یابد و آن هم توسعه انسان است. توسعه انسان نیز یعنی از قوه به فعل درآمدن استعدادهای آدمی که نتیجه آن رشد و اعتلای انسان و توسعه وجود اوست.

خانواده متعادله

خانواده نیز مانند هر پدیده دیگر در جهان هستی انواع و مصادیق گوناگون دارد. وقتی از خانواده سخن می‌گوییم باید منظور خود را از نوع خانواده بیان کنیم. از کدام خانواده بحث می‌کنیم؟ به یقین هر خانواده‌ای نمی‌تواند توسعه دهنده وجود انسان و جامعه باشد. بنابراین، خانواده

دکتر حسن ملکی

متعادل، مورد نظر ماست. تعادل اصولاً در زندگی بسیار تعیین کننده است. هر جا تعادل باشد، رشد و بالندگی هست و هر جا تعادل نباشد، در آن جا امور از مدار واقعی خود خارج می شوند. ابتدا این پرسش مطرح می شود که تعادل چیست و یک پدیده متعادل دارای چه ویژگی هایی است؟ در یک شیء متعادل، هر چیز در جای خود قرار دارد. اگر کسی قصد تخریب امور را داشته باشد کافی است هر چیزی را در غیر جای خود قرار دهد. در این حالت ویرانی و انحطاط خود به خود صورت می گیرد. در یک شیء متعادل یک مرکز ثقل مشخص وجود دارد. یک شیء متعادل با ضربه های ناگهانی آسیب نمی بیند و سقوط نمی کند و توان مقابله با تهدیدها را دارد. ولی یک شیء نامتعادل در مقابل کوچک ترین ضربه آسیب می بیند. یک شیء نامتعادل، اصلاً عین آسیب است. در یک شیء متعادل بین کشش ها و جاذبه ها توازن برقرار است. یعنی این طور نیست که جاذبه یک حالت بسیار افراطی باشد ولی حالت دیگر از حداقل جاذبه برخوردار باشد. شاید بتوان با این مثال موضوع را روشن ساخت. انسان هایی را دیده اید که نه خنده و شادی آنان را می توان کنترل کرد و نه غم آنان حد و مرز دارد. وقتی که از چیزی شادمان می شوند در آن غرق می گردند، به گونه ای که زندگی را فراموش می کنند و اگر غمگین بشوند خود را در دریای غم احساس می کنند، گویی هیچ نقطه امیدی برای رهایی نیست. این حالت همان عدم تعادل است.

اکنون به ویژگی های خانواده متعادل می پردازیم. وقتی که از خانواده متعادل بحث می کنیم باید ویژگی های بارز آن را توضیح دهیم تا معلوم شود که چه ماهیتی دارد.

تعادل نظر و عمل

در این بحث مقصود از نظر، سخنان، باورها، دیدگاه ها و نوشته های آدمی است. مرد یا زنی را تصور

کنید که درباره امور مختلف سخن می گوید و توضیحات گوناگون ارائه می کند، ولی رفتار و عمل وی با گفته هایش انطباق ندارد. در این حالت چه اتفاقی می افتد و چه فضایی در خانواده به وجود می آید؟ اولین اثر آن بی اعتبار شدن حرف ها و نظریات است. اعضای خانواده می بینند که حرف ها در یک طرف قرار دارند و اعمال از جنس دیگرند و بدین ترتیب، بی اعتمادی به تدریج در بین اعضای خانواده شکل می گیرد. در عوض، تعادل نظر و عمل بر بقا، استحکام و اطمینان خانواده می افزاید و سبب می شود که گفته ها مسموع باشد. در منابع دینی ما عالمان غیر عامل مورد نکوهش قرار گرفته اند. عالمی که به علم خود عمل نمی کند، افراد را از دین و حقیقت امور دفع می کند و گفته های او خریدار نخواهد داشت. در مقابل، با عمل درست می توان به اندازه چند پیام نظری با مردم حرف زد و در آنان اثر گذاشت.

هر جا تعادل باشد، رشد و بالندگی هست و هر جا تعادل نباشد، در آن جا امور از مدار واقعی خود خارج می شوند.

تعادل معنویت و مادیت

انسان اصولاً یک موجود دو بُعدی و آمیزه ای از نیازهای معنوی و مادی است. چنین انسانی وقتی که خانواده تشکیل می دهد، باید فضای آن نیز این دو بُعد را دارا باشد و شرایط لازم را برای تأمین نیازهای همه جانبه به وجود آورد. سیطره مادیت بر وجود انسان و بر خانواده مصیبتی بزرگ و از دست دادن یک فرصت بسیار مهم

برای پرداختن به مسائل معنوی گذرانند.

تبادل سه زمان



انسان‌ها اصولاً در امتداد زمان قرار دارند. سه زمان گذشته، حال و آینده به طور اعتباری و نسبی از هم تفکیک شده‌اند و در واقع یک چیز بیش تر نیستند و آن مجموع شرایط زندگی است که به‌طور دائم در حال تغییر است و به نسبت طول عمر انسان سه مقطع زمانی معنا پیدا می‌کند.

خانواده باید نسبت خود را با سه زمان تعیین کند و مراقب باشد که در زمان غرق نشود. گذشته آدمی بسیار ارزشمند است ولی گذشته‌گرایی افراطی امری نامطلوب به شمار می‌آید. توجه به زمان حال نیز یک ضرورت است ولی تأکید افراطی بر شرایط حال، یک غبن بزرگ است. و سرانجام، آینده‌نگری شرط کمال محسوب می‌شود؛ ولی آینده‌پرستی نامطلوب است. توانمندی یک خانواده در این است که برنامه‌های خود را با معدل سه زمان طراحی کند. بعضی پدرها و مادرها اظهار می‌دارند: «آن زمان که ما بچه بودیم جرئت نمی‌کردیم در نزد پدر خود با صدای بلند حرف بزنیم» یا «نوجوان که بودیم فلان طور رفتار می‌کردیم.» این نوع تصورات حاکی از این است که این قبیل افراد ملاک‌های داوری را از گذشته می‌گیرند. برخی نیز خود را در حصار زمان حال زندانی کرده‌اند. یعنی در زندگی، دم را غنیمت می‌شمارند و مشغول لذات آنی و امور جاری می‌شوند. این گروه نیز متضرر خواهند شد، چون زندگی صرفاً زمان حال نیست. آدمی به سوی آینده در حال حرکت است و باید خود را برای ورود به آینده بهتر آماده کند. گاهی انسان شیفته آینده می‌شود و دائماً دم از تغییر و تحول می‌زند. یکی از آفات شرایط فعلی جامعه و برخی از انسان‌های غافل، شیفتگی در مقابل تغییر است. گویی که در حیات انسان هر چه تغییر یابد لباس حقانیت می‌پوشد و هر چه کهنه است، باطل است. این

بعضی‌ها با افراط در معنویت، فراموشی می‌کنند که معنویت را باید در انگیزه‌ها جست، نه در انگیزه‌ها. چه بسا کاری در صورت، مادی باشد ولی در محتوا معنوی، و چه بسیارند اموری که در صورت معنوی، ولی در باطن مادی‌اند.

برای رشد و کمال، یعنی زندگی توأم با معنویت است. خانواده‌ای که اکثر اوقات، تدبیرهای آن بر محور امور مادی قرار دارد و ملاک‌های داوری آن عمدتاً از مادیات گرفته می‌شود، فرزندان با شاکله مادی تربیت خواهد کرد. زیرا هر چند معنویت با جوهر انسان ترکیب یافته است ولی شرایط زندگی اوضاع را عوض می‌کند و روی فطرت اولیه را می‌پوشاند. تبادل بین معنویت و مادیات در زندگی مناسب‌ترین حالت است. بعضی‌ها با افراط در معنویت، فراموشی می‌کنند که معنویت را باید در انگیزه‌ها جست، نه در انگیزه‌ها. چه بسا کاری در صورت، مادی باشد ولی در محتوا معنوی، و چه بسیارند اموری که در صورت معنوی، ولی در باطن مادی‌اند. این نکته از جهت تربیت، اهمیتی فوق‌العاده دارد. خانواده متعادل وقت و فکر خود را طوری تقسیم می‌کند که هم به امور مادی زندگی، یعنی تأمین نیازهای مادی برسد و هم به نیازهای معنوی. خانواده‌ای که به اقامه نماز اهمیت می‌دهد، حرام و حلال را مهم می‌شمارد، احسان و نیکوکاری را جزء فرهنگ و ضرورت‌های زندگی خود تلقی می‌کند و در مراسم دعا و نیایش شرکت می‌کند، در واقع کارهای معنوی انجام می‌دهد. شکل کاملاً مطلوب، آن است که فرد مسلمان در انجام کارهای روزمره انگیزه‌ای داشته باشد. اگر این حالت میسر نشود، حداقل بخشی از زمان را باید

تفکر صحیح نیست، زیرا همه تغییرات تکاملی نیستند و بسیاری از تغییرات انسان‌ها را به سوی انحطاط می‌کشاند.

بنابراین خانواده موفق، خانواده‌ای است که اولاً، گذشته خود و جامعه خود را به درستی بشناسد و از آن برای بهروزی خود بهره‌برداری کند. برای مثال، خانواده باید به خوبی دریابد که پدران و مادران و اجداد او چگونه زیسته و چه تجاربی اندوخته‌اند و چگونه می‌تواند از آن تجارب گذشته در زندگی خود استفاده کند. به یقین خانواده‌ای که گذشته را از یاد ببرد نمی‌تواند زمان حال را به خوبی مدیریت کند. ثانیاً، خانواده باید وضع فعلی خود را به درستی بشناسد و با اندیشه و تفکر آن را سامان‌دهی کند. بدیهی است که نمی‌توان امور آتی را بدون عنایت به امور آتی برنامه‌ریزی کرد. امور آتی ریشه در گذشته دارند ولی در آینده میوه خواهند داد. اگر مایلیم

خانواده باید وضع فعلی خود را به درستی بشناسد و با اندیشه و تفکر آن را سامان‌دهی کند. بدیهی است که نمی‌توان امور آتی را بدون عنایت به امور آتی برنامه‌ریزی کرد.

میوه مطلوب بچینیم باید زمان حال را از آفات نگه بداریم. ثالثاً، خانواده باید تصویری نسبتاً درست از آینده‌ای که به سوی آن روان است داشته باشد و مطمئن شود که آینده متناسب با وضع خود را به خوبی شناخته است. بعضی‌ها در نوع آرزوها و آرمان‌ها اشتباه می‌کنند، یعنی آینده‌ای را انتخاب می‌کنند که معقول یا امکان‌پذیر نیست.

تعداد منطق و عاطفه

زندگی انسان با منطق "عقل‌پذیر" می‌شود و با عاطفه "دل‌پذیر". هیچ یک از این دو به تنهایی برای زندگی مطلوب کافی نیست و یک خانواده نیز نمی‌تواند با یکی از آن‌ها به سعادت برسد. منطق و تدبیر اندیشی در زندگی کاری بسیار مطلوب است. به طور اصولی، نمی‌توان بدون ملاک‌های عقلانی زندگی قابل قبول داشت، ولی تنها منطق و عقل نیز زندگی را زیبا نمی‌سازد. خانواده‌ای را در نظر بگیرید که در آن مرد با زن خود کاملاً عقلانی برخورد می‌کند و مناسبات خود را با همسر خود، براساس صغرا و کبرای منطقی تنظیم می‌نماید. در این حالت زن قانع می‌شود، ولی قانت نمی‌گردد. یک فرد در صورتی که دلش متوجه چیزی شود، قانت می‌گردد، و اگر قانت شد، دل‌بستگی خواهد داشت. زندگی خانوادگی، هم به برهان محتاج است و هم به عشق و عاطفه. گاهی یک سخن توأم با عشق و علاقه یک مرد به زن خود آن چنان او را به حرکت در می‌آورد که او می‌تواند کارهای عقلانی گوناگون را انجام دهد. گاهی نیز به سبب بی‌توجهی و بی‌علاقگی مرد و زن نسبت به یک دیگر یا به فرزندان،



انگیزه‌ها از بین می‌رود و اراده‌ها ضعیف می‌شود. بین عقل و عاطفه رابطه‌ای بسیار قوی وجود دارد. اگر نیازهای عاطفی تأمین شود، تفکر قوت پیدا می‌کند و همین طور می‌توان با سخنان عقلانی فردی را برای انجام کاری ترغیب کرد. در مجموع باید گفت که زندگی خانوادگی هم به منطق نیاز دارد و هم به عاطفه. منطق بدون عاطفه زندگی را سرد و بی‌روح می‌کند و عاطفه بدون منطق، زندگی را بیش از حد معمول سیال می‌کند.

تعدادل گفتن و شنیدن

انسان از طریق گفتن، درون خود را بر ملا می‌سازد و از طریق شنیدن، درون خود را غنی می‌کند. غیبت یکی از این دو مهارت، آدمی را از برخی توانایی‌ها و سرمایه‌های زندگی محروم می‌کند. کسی که پرگویی می‌کند و تمایل به سکوت و شنیدن ندارد خود را از دو چیز محروم می‌کند، که یکی از آن‌ها تأمل و تفکر است. به بیان دیگر، پرگویی با خوب گویی قابل جمع نیست. دوم این که خود را از نظریات دیگران محروم می‌سازد. کسی که زیاد حرف می‌زند فرصت را از دیگری می‌گیرد. برعکس، فردی که در شنیدن و سکوت افراط می‌کند فرصت

تمرین گفتن و تجزیه و تحلیل را از خود سلب می‌کند و دیگران را نیز از دیدگاه‌های خود بی‌بهره می‌سازد. در اثر گفت و شنود، دو طرف تربیت می‌شوند. هم چنین ابتکار و خلاقیت از طریق گفتن و شنیدن توسعه می‌یابد.

در زندگی خانوادگی توجه به این دو مهارت جایگاهی ویژه دارد. شایسته است در زندگی خانوادگی بین گفتن و شنیدن اعضای خانواده توازن و تعادل وجود داشته باشد. مردی که فقط می‌گوید ولی حاضر به شنیدن حرف‌های همسر خود نیست، رابطه عاطفی خود را با او مختل می‌کند. یک زن نیازمند آن است که همسرش با شنیدن سخنان او برایش ارزش قائل شود. شنیدن، نوعی احترام به طرف مقابل است. با شنیدن حرف دیگران، بهداشت روانی آنان تأمین می‌شود. اگر به فرزند خود اجازه حرف زدن و اظهار نظر بدهیم او کلیه مهارت‌های زبانی را تمرین می‌کند و در سال‌های بعدی زندگی آمادگی بیش تری به دست می‌آورد.

تعدادل سازگاری و انتقادگری

زندگی سالم و بدون دغدغه به سازگار شدن با هنجارهای جامعه پسند نیاز دارد. هر قدر افراد ارزش‌ها و الگوهای رفتاری را بپذیرند و رفتار بهنجار داشته باشند، جامعه آرامش بیش تری خواهد داشت. در درون یک خانواده نیز همین قاعده حاکم است. اعضای خانواده تحت یک سلسله قاعده زندگی می‌کنند یا باید زندگی کنند و آرامش و بقای خانواده به میزان پای‌بندی افراد به این قواعد وابسته است. به عنوان مثال، پذیرش مدیریت خانواده توسط مرد یک قاعده است. زن موظف است برای نظریات مرد خانواده در اداره امور احترام قائل باشد. پذیرش از جانب زن، محبت و عاطفه مرد را بر می‌انگیزد و او را به زن علاقه‌مند می‌سازد. بعد دیگر موضوع، انتقادگری است. یعنی افراد ضمن پذیرش قواعد زندگی حق دارند امور مختلف را مورد نقد و بررسی قرار دهند.



اگر زن در خانواده اشکالی مهم در رفتار مرد خود ببیند، وظیفه توضیح و نقادی دارد. نقادی، اشکالات و آسیب‌ها را می‌زداید و از بروز مسائل بزرگ و مخرب



بصیرت لازم را به دست آورد و مطابق آن عمل کرد. خانواده‌ای ممکن است همه تلاش‌های خود را صرف رسیدن به آمال و آرزوهای خود بکنند، در حالی که بین خانواده و جامعه مرز

جلوگیری می‌کند. فرزندان نیز باید اجازه بررسی امور خانواده و نقادی را داشته باشند. در نظام اعتقادی اسلام فرزندان باید احترام والدین را حفظ کنند و آن‌ها را از خود رنجیده خاطر نسازند، ولی اگر عیبی در کارها دیدند باید فرصت اظهار نظر به آنان داده شود. به نظر می‌رسد این مقدار انتقاد برای حفظ کيان خانواده ضروری است، منتها مدیریت خانواده باید طوری باشد که افراد، سازگار و منتقد باشند و حد خود را نگه دارند.

مشخصی نیست. یعنی، هر چه در جامعه می‌گذرد روی خانواده تأثیر مستقیم دارد و هر چه در خانواده اتفاق می‌افتد، بازتاب اجتماعی خواهد داشت. از طرف دیگر اعضای خانواده به عنوان انسان در مقابل اوضاع اجتماعی مسئولیت دارند و باید خود را در حل معضلات و رفع موانع سهم بداند. اگر چنین نسبتی بین این دو برقرار شود می‌توان گفت جامعه به سوی تعادل می‌رود و خانواده نیز توانسته است بین امور درونی و بیرونی توازن ایجاد کند.

تعداد مصالح درونی و مصالح بیرونی

هر خانواده در درون خود مجموعه‌ای از ضرورت‌ها را احساس می‌کند که انجام یا رعایت آن‌ها به مصلحت آن خانواده است. این که چه چیزی مصلحت است و چه کاری مصلحت نیست، به سطح بصیرت و شرایط خانواده بستگی دارد. مصلحت اندیشی درونی نیرو و توجه اعضای خانواده را به خود معطوف می‌دارد. اما این عطف توجه به مصالح درونی تا چه حد باید باشد؟ چه نسبتی بین مصلحت درون و مصلحت بیرون وجود دارد؟ این امر، موضوع مهمی است که هر چند نمی‌توان برای آن مرزی دقیق معین ساخت ولی نسبت به آن می‌توان

تعداد هدف‌های تربیتی

انسان چند بُعدی به برنامه چند بُعدی نیاز دارد و برای تنظیم برنامه چند بُعدی باید هدف‌های تربیتی چند بُعدی داشت. خانواده در این خصوص چه وظیفه‌ای بر دوش دارد؟ پدر و مادر در هیچ مرحله از زندگی نباید این نکته را از یاد ببرند که فرزندشان عقل دارد و برای پرورش عقل او باید برنامه داشته باشند. او احساس و عاطفه دارد و باید برای پاسخ دادن به نیازهای عاطفی‌اش برنامه‌ریزی کرد. او نیازهای جسمانی، اجتماعی ویژه دارد و برای همه آن‌ها نیز باید تدبیری اندیشید. اگر خانواده این حساسیت را داشته باشد و مدارس نیز چنین کنند، دانش‌آموزان چند

بُعدی رشد خواهند کرد. خانواده‌ای را تصور کنید که نسبت به یادگیری زبان انگلیسی و کلاس کامپیوتر فرزند خود حساس است ولی به تربیت اجتماعی او علاقه کافی نشان نمی‌دهد یا برای رشد اعتقادی و اخلاقی او اهمیت قائل نیست. این نوع خانواده‌ها زمینه را برای پرورش انسان تک بُعدی فراهم می‌سازند و انسان تک بُعدی نیز بر هم زنده تعادل جامعه است.

تعداد مدیریت و مشارکت

مرد خانواده مدیر و جهت دهنده به امور خانواده است. این نکته در نظام فکری اسلامی مورد تأیید قرار

مدیریت استبدادی و خشن شرعاً و عقلاً مورد تأیید نیست، بلکه از طریق اداره امور باید زمینه‌های رشد اعضای خانواده را فراهم ساخت. امور خانه با هم‌فکری و مشارکت همسر و فرزندان قابل حل است،

گرفته است. ولی مدیریت استبدادی و خشن شرعاً و عقلاً مورد تأیید نیست، بلکه از طریق اداره امور باید زمینه‌های رشد اعضای خانواده را فراهم ساخت. امور خانه با هم‌فکری و مشارکت همسر و فرزندان قابل حل است، چرا که هر کدام از آن‌ها دارای عقل و اندیشه‌اند و یقیناً در سامان‌دهی امور می‌توانند مؤثر باشند. در چنین فضایی اعتماد و اطمینان به یک دیگر رشد می‌کند و نشاط و انبساط خاطر در افراد به وجود می‌آید. استبداد در هر شرایطی نامطلوب است. در جامعه‌ای که در آن یک دیکتاتور حکومت می‌کند همه چیز به سوی انحطاط پیش خواهد رفت و استعدادها سرکوب خواهد شد. در خانواده‌ای که یک پدر مستبد وجود داشته باشد زمینه برای جامعه استبدادی شکل می‌گیرد و انسان‌های

سرکوب شده به جامعه تحویل می‌گردد. این افراد هر جا قرار بگیرند رفتاری به وجود خواهند آورد، چون انسان هر چیزی را به دست آورد همان را تحویل می‌دهد.

تعداد امکانات و انتظارات

امکانات، آن چیزی است که داریم و انتظارات آن چیزی است که می‌خواهیم. عدم تعادل بین این دو در خانواده، اوضاع را از هم می‌پاشد و شادی و نشاط را از خانواده می‌گیرد. مرد و زن این قاعده را باید به خوبی بشناسند و در زندگی آن‌ها را به کار بگیرند. در همه امور این قاعده تعیین کننده است. یعنی، چه در امور مادی و چه در امور غیر مادی باید به توازن امکانات و انتظارات توجه کرد. فرض کنید خانواده‌ای دارای فرزندی با استعداد متوسط است. این فرزند تا حدودی می‌تواند پیش‌رفت تحصیلی داشته باشد. بنابراین اگر از او انتظار داشته باشیم که در رشته‌های تحصیلی بسیار عالی پذیرفته شود، این انتظار برآورده نمی‌شود، فرزند سرخورده می‌گردد و جو روانی خانواده نیز به هم می‌خورد. آیا این نسبت خوبی است که انسان با مسائل زندگی خود برقرار کند؟ به یقین نسبت خوبی نیست، چون نتیجه آن به هم خوردن تعادل در درون خانواده است. بنابراین عقل حکم می‌کند که بین خواست‌ها و توانایی‌ها تعادل لازم برقرار گردد تا زندگی از مدار طبیعی خود خارج نشود.

ویژگی‌های توسعه متعادل

توسعه در هر کشور، برنامه کلی حرکت آن کشور است، حرکت به سوی اهدافی که باورها و شرایط آن هماهنگ است. بین توسعه و کارکرد خانواده متعادل رابطه‌ای قوی وجود دارد. هر چند این رابطه خیلی مرئی و آشکار نیست ولی در تحلیل عمیق می‌توان نقاط ارتباط فراوان بین این دو ملاحظه کرد. برای آشکار ساختن چنین رابطه‌ای لازم است ویژگی‌های توسعه بررسی شود.

توسعه همه جانبه

بین جنبه‌ها و ابعاد گوناگون توسعه باید تعادل و توازن وجود داشته باشد. زیرا اگر تنها به یک بعد توجه شود زمینه برای انسان‌های یک بعدی به وجود خواهد آمد. توسعه پایدار که امروز در ادبیات توسعه مطرح می‌شود، در برگیرنده ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و غیره است. از جمله مسایل ما، پس از انقلاب اسلامی ایران، همین است که متأسفانه به توسعه همه جانبه توجه نشده است.

تعادل برون‌زایی و درون‌زایی

بین امور و ضرورت‌های بیرونی و درونی توسعه باید تعادل وجود داشته باشد. در طراحی توسعه نمی‌توان به اموری مانند قومیت، مذهب، فرهنگ و زبان جامعه بی‌اعتنا بود و آن‌ها را نادیده گرفت. این عوامل در صورت نادیده گرفته شدن، به صورت موانع جدی عمل خواهند کرد. لذا ضروری است که جوامع در مقابل توسعه نیافتگی حساس باشند و تا حد زیادی تحت تأثیر عوامل درون‌زا قرار گیرند. در عین حال باید از نوآوری‌ها، روش‌ها و نیروهای مؤثر فکری و فرهنگی بیرون از مرزها نیز بهره گرفت.

تعادل خودتکایی و ارتباط متقابل

هر کشور دارای منابع و امکاناتی است. این‌ها را باید شناخت و در توسعه همه جانبه مورد استفاده قرار داد. کشورها از نظر منابع انسانی، منابع مادی، امکانات و محدودیت‌ها یکسان نیستند، ولی هر چه دارند با تکیه بر آن‌ها باید حرکت کرد و به سرمایه‌ها و توانایی‌های درونی باید تکیه نمود. این ضرورت به این معنا نیست که نگاه به بیرون نداشته باشیم، بلکه ضروری است از طریق برقراری ارتباط متقابل، از امکانات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری

کشورهای مختلف بهره بگیریم. هنر توسعه پایدار آن است که بین این دو با توجه به آرمان‌های توسعه رابطه برقرار کند و مراقب باشد که رابطه ارباب و رعیتی بین کشورها شکل نگیرد.

تعادل رشد و توزیع

در بحث توسعه کدام یک از دو مقوله رشد و توزیع مهم‌ترند؟ اگر به رشد توجه افراطی کنیم، گرفتار حرکت یک بعدی و سرمایه‌سالاری خواهیم شد و اگر صرفاً بر توزیع تأکید کنیم ولی توسعه اقتصادی نداشته باشیم مجبوریم فقر را توزیع کنیم. بنابراین به هر دو بعد باید توجه کرد. اعضای یک جامعه به زندگی آرام و توأم بارفاه نسبی نیاز دارند. اگر عده قلیلی در رفاه کامل و دارای ثروت کلان باشند و اکثر مردم در تأمین نیازهای اولیه

اگر خانواده متعادل شکل بگیرد
زمینه مناسب برای تحقق
توسعه متعادل به وجود خواهد
آمد. توسعه را انسان‌ها طراحی
می‌کنند و انسان‌ها نیز در
خانواده تربیت می‌شوند.

خودشان ناتوان بمانند، کشور از هم خواهد پاشید. توسعه نباید به ظلم و تبعیض دامن بزند، بلکه باید بتواند قسط و عدل را فراهم سازد.

با قدری تأمل در ویژگی‌های توسعه پایدار و تعادل ابعاد مختلف آن می‌توان به آسانی نتیجه گرفت که اگر خانواده متعادل شکل بگیرد زمینه مناسب برای تحقق توسعه متعادل به وجود خواهد آمد. توسعه را انسان‌ها طراحی می‌کنند و انسان‌ها نیز در خانواده تربیت می‌شوند.

خانواده متعادل و توسعه

توسعه متعادل توسط انسان‌های متعادل تحقق خواهد یافت. از این رو خانواده از چند جهت می‌تواند به تحقق توسعه پایدار و متعادل یاری رساند.

۱- قبل از هر چیز لازم است خانواده‌ها فهم درستی از الگوی توسعه کشور داشته باشند و بتوانند نسبت خود را با آن به خوبی برقرار کنند.

۲- خانواده از طریق پرورش انسان‌های همه جانبه‌نگر می‌تواند کمک زیادی به توسعه پایدار بکند. توسعه یک مقوله چند بعدی است و انسان‌های چند بعدی قادرند توسعه چند بعدی را تحقق بخشند.

۳- انسان متفکر و اندیشمند موتور توسعه است و تفکر و خلاقیت به مقدار زیادی در فضای تربیتی خانواده رشد می‌کند. انسان متفکر، انسان توسعه یافته است که می‌تواند در حل مسایل اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی گام‌های مؤثر بردارد.

۴- توسعه به انسان‌های مثبت‌نگر محتاج است. مثبت‌نگری به انرژی انسان می‌افزاید و حرکت به سوی اهداف توسعه را قوی‌تر و باانگیزه‌تر می‌سازد. در راه توسعه نباید مرعوب و مقهور الگوهای توسعه غربی شد، چرا که به یقین الگوهای غربی حامل ارزش‌های غربی‌اند. در راه توسعه با اعتماد کامل باید حرکت کرد و با اطمینان پیش رفت. وقتی که مثبت‌نگری در انسان تقویت شود، در بدترین شرایط به بهترین شکل ظاهر می‌شود.

۵- انسان‌های مسئول و با حس اجتماعی قوی از لوازم توسعه‌اند. آنانی که در زندان فردیت اسیرند، به تحقق اهداف توسعه نمی‌توانند کمکی بکنند. پیش‌رفت و توسعه کشور نیازمند ایثارگری و از خودگذشتگی است. از این رو خانواده می‌تواند احساس مسئولیت را در وجود اعضای خود تقویت کند و از این طریق به فرایند توسعه یاری رساند.

۶- توسعه پایدار و متناسب با جمهوری اسلامی ایران به ترکیب نوگرایی و سنت‌گرایی نیاز دارد. آن‌هایی که به بهانه نوگرایی سنت‌های اصیل را از یاد می‌برند، به غفلتی عظیم گرفتار شده‌اند و آن‌هایی که در دفاع از سنت‌های اصیل هیچ جایی برای روش‌ها و راه‌های نو قایل نیستند و تدبیرهای جدید را وارد زندگی خود نمی‌سازند، پیش‌رفت نخواهند کرد. تربیت خانوادگی می‌تواند بین این دو ترکیب کند و انسان سنتی ولی نوگرا پرورش دهد، سنتی در اصالت‌های واقعی و منطقی و نوگرا در روش‌های کهنه و بی‌ثمر.

